



Article Type: Research paper

The Foundations of the Resurgence of Taliban's Rule in Afghanistan

* Mostafa Ghaderi Hajat¹, Mahdi Karimi², Reyhane Salehabadi³

1. Assistant Professor, Department of Political Geography, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Asian Cultural Documentation Center, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran

3. Postdoc Candidate, Department of Political Geography, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Article Info.

Received: 2025/2/25

Accepted: 2025/5/9

Available Online: 2025/6/10

Keywords:

Taliban, Resurgence of the Taliban, Afghanistan, Spatial Justice, Systems Model for Crisis Analysis.

* **Corresponding Author:**
Mostafa Ghaderi Hajat, Ph.D.

Address: Department of Political Geography, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

E-mail:

m.ghaderihajat@modares.ac.ir

Abstract

The resurgence of the Taliban in Afghanistan is one of the significant political and security developments having some extensive implications for internal stability and the region's geopolitics. A precise understanding of the factors influencing this phenomenon can be helpful to analyze the roots of the crisis and to propose appropriate solutions to prevent its recurrence. This research employs a descriptive-analytic method and utilizes the VIKOR technique to assess the level of spatial justice in the provinces of Afghanistan. Additionally, qualitative data and field findings are used to analyze the roles of religion, ethnicity, language, foreign influence, the impact of warlords, and domestic and international reactions to the Taliban within a systemic framework. The results of the research indicate that spatial injustice, ethnic disparities, language policies, foreign support, the weakness of the central government, and the influence of warlords are among the most significant factors facilitating the Taliban's return to power. The systemic analysis revealed that these factors are interconnected in a causal and feedback loop, and the withdrawal of foreign forces created a power vacuum that the Taliban exploited to gain control over the country. The systemic model illustrated that the Taliban's resurgence is a multifaceted and complex process, and without reforms in governance structures and policy-making, the likelihood of similar crises remains high in the future.

How to Site:

Ghaderi hajat, M., Karimi, M. and Salehabadi, R. (2025). The Foundations of the Resurgence of Taliban's Rule in Afghanistan. The Fundamental and Applied Studies of the Islamic World, 7(1), 180-212.



Authors retain the copyright and full publishing rights.

Published by Iranian Association of Geopolitics. This article is an open access article licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0)

بنیان‌های قدرت‌گیری دوباره طالبان در افغانستان

* مصطفی قادری حاجت^۱، مهدی کریمی^۲، ریحانه صالح آبادی^۳

۱. استادیار جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۲. استادیار، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران
۳. پژوهشگر پست دکتری جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۰۷ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ انتشار: ۲۰ خرداد ۱۴۰۴

چکیده

قدرت‌گیری مجدد طالبان در افغانستان، یکی از تحولات مهم سیاسی و امنیتی منطقه است که پیامدهای گسترده‌ای برای ثبات داخلی و ژئوپلیتیک منطقه دارد. درک دقیق عوامل مؤثر بر این پدیده می‌تواند به تحلیل ریشه‌های بحران و ارائه راهکارهای مناسب برای جلوگیری از تکرار آن کمک کند. این پژوهش بر اساس رویکرد عدالت فضایی و مدل سیستمی تحلیل بحران به تبیین عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر قدرت‌گیری مجدد طالبان پرداخته و چگونگی تعامل این عوامل را در فرایند قدرت‌گیری طالبان تحلیل می‌کند. این مطالعه از روش توصیفی-تحلیلی بهره برده و با استفاده از تکنیک ویکور، میزان عدالت فضایی در ولایت‌های افغانستان را ارزیابی کرده است. همچنین، داده‌های کیفی و مشاهدات میدانی برای تحلیل نقش مذهب، قومیت، زبان، نفوذ خارجی، نفوذ جنگ‌سالاران و واکنش‌های داخلی و بین‌المللی به طالبان در یک چارچوب سیستمی مورد استفاده قرار گرفته است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد، بی‌عدالتی فضایی، شکاف‌های قومی، سیاست‌های زبانی، حمایت‌های خارجی، ضعف دولت مرکزی و نفوذ جنگ‌سالاران از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز بازگشت طالبان به قدرت بوده‌اند. همچنین، تحلیل سیستمی نشان داد که این عوامل در یک چرخه علی و بازخوردی به یکدیگر متصل بوده و خروج نیروهای خارجی، خلأ قدرتی را ایجاد کرده که طالبان با استفاده از آن بر کشور مسلط شده‌اند. در نهایت اینکه، مدل سیستمی ارائه‌شده نشان می‌دهد که قدرت‌گیری مجدد طالبان یک فرایند چندعاملی و پیچیده است که در صورت عدم اصلاح ساختارهای حکمرانی و سیاست‌گذاری، امکان تکرار بحران‌های مشابه در آینده وجود دارد.

کلیدواژه‌ها:

طالبان، قدرت‌گیری مجدد
طالبان، افغانستان، عدالت
فضایی، مدل سیستمی
تحلیل بحران.

* نویسنده مسئول:

دکتر مصطفی قادری حاجت

نشانی: استادیار جغرافیای سیاسی،

دانشکده علوم انسانی، دانشگاه

تربیت مدرس، تهران، ایران.

پست الکترونیک:

m.gaderihajat@modares.ac.ir

استناد به این مقاله:

قادری حاجت، مصطفی، کریمی، مهدی و صالح آبادی، ریحانه. (۱۴۰۴). بنیان‌های قدرت‌گیری دوباره طالبان در افغانستان. مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، ۱۷(۱)، ۱۸۰-۲۱۲.

۱. مقدمه

افغانستان طی چند دهه گذشته، همواره دچار بی‌ثباتی سیاسی، درگیری‌های قومی و بحران‌های امنیتی بوده است. تحولات سیاسی این کشور تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی قرار داشته و همواره بازیگران متعددی در عرصه آن نقش‌آفرینی کرده‌اند. در این میان، ظهور مجدد طالبان در سال ۲۰۲۱ و پس از خروج نیروهای آمریکایی و ناتو، به یکی از مهم‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی منطقه تبدیل شد. طالبان که در سال ۲۰۰۱ پس از حمله آمریکا و متحدانش سرنگون شده بودند، توانستند در بازه‌ای بیست‌ساله، با بازیابی توان نظامی و سازمان‌دهی مجدد، بار دیگر قدرت را در افغانستان به دست گیرند. این رویداد پرسش‌های اساسی را درباره ریشه‌های ساختاری، اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی قدرت‌گیری مجدد طالبان مطرح ساخته است: چرا طالبان پس از بیست سال جنگ، بدون مقاومت جدی دولت افغانستان و جامعه بین‌المللی، توانستند کنترل کشور را در اختیار بگیرند؟ چه عواملی باعث شد که ساختارهای حکومتی افغانستان از هم فروپاشند و طالبان بتوانند خلأ قدرت را پر کنند؟ آیا بازگشت طالبان نتیجه ضعف داخلی و بحران‌های اجتماعی افغانستان بود، یا متغیرهای خارجی مانند نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و خروج ناتو در این فرایند نقش اساسی داشتند؟ پاسخ به این پرسش‌ها، مستلزم تحلیل سیستمی عواملی است که به شکل‌گیری مجدد طالبان کمک کرده‌اند.

افغانستان به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خاص خود، همواره در معرض رقابت‌های بین‌المللی بوده است. سقوط دوباره این کشور به دست طالبان، نه تنها بر آینده داخلی آن تأثیر گذاشته، بلکه پیامدهای گسترده‌ای بر امنیت منطقه‌ای، مهاجرت، تروریسم بین‌المللی و روابط بین‌الملل داشته است. از این رو، تحلیل این تحولات نه تنها برای پژوهشگران حوزه سیاست و امنیت اهمیت دارد، بلکه برای سیاست‌گذاران و دولت‌های منطقه‌ای و جهانی نیز حیاتی است. علاوه بر این، بررسی علل قدرت‌گیری مجدد طالبان می‌تواند به جلوگیری از تکرار سناریوهای مشابه در آینده کمک کند. شکست دولت افغانستان، فروپاشی نیروهای امنیتی و رشد ناگهانی طالبان، پیامدهایی هستند که می‌توانند در کشورهای دیگر با وضعیت مشابه نیز تکرار شوند. بنابراین، درک این روند برای ارائه راهکارهای سیاستی و پیشگیری از بحران‌های مشابه در سایر مناطق بی‌ثبات جهان ضروری است.

این پژوهش با استفاده از مدل سیستمی و شاخص‌های عدالت فضایی، رویکرد نوینی برای

تحلیل این موضوع ارائه می‌دهد و به بررسی تعاملات پیچیده میان عوامل داخلی و خارجی در قدرت‌گیری طالبان پرداخته و با بهره‌گیری از رویکرد سیستمی و عدالت فضایی، چارچوبی جامع برای تحلیل این پدیده ارائه می‌کند. هسته مرکزی این مقاله بر این اصل استوار است که قدرت‌گیری مجدد طالبان یک فرآیند چندعاملی و سیستماتیک است که به تعامل پیچیده عوامل داخلی و خارجی بستگی داشت. تحلیل این روند با استفاده از مدل سیستمی تحلیل بحران و عدالت فضایی می‌تواند به درک بهتر این پدیده و ارائه راهکارهای کارآمد برای جلوگیری از بحران‌های مشابه در آینده کمک کند. از این رو سؤال اصلی مقاله این‌گونه صورت‌بندی شده است: "چه عواملی در قدرت‌گیری مجدد طالبان در افغانستان نقش داشته‌اند و چگونه این عوامل در یک چارچوب سیستمی در تعامل بوده‌اند؟"

۲. پیشینه پژوهش

بسیاری از مطالعات موجود با تمرکز بر جنبه‌های نظامی و امنیتی، طالبان را صرفاً از زاویه یک جنبش شبه‌نظامی و تهدید امنیتی بررسی کرده‌اند. این رویکرد، گرچه بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد، اما در تحلیل عمیق‌تر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که طالبان را به قدرت رسانده‌اند، ناکارآمد است (Giustozzi, 2009). مطالعات معدودی به توزیع نا عادلانه منابع و فرصت‌ها در افغانستان به‌عنوان یکی از عوامل کلیدی گسترش طالبان پرداخته‌اند. مقاله سوچا (2010) درباره عدالت فضایی نشان می‌دهد که توزیع نابرابر قدرت و منابع می‌تواند زمینه‌ساز بحران‌های سیاسی و اجتماعی شود، اما این مفهوم به‌طور مستقیم در مطالعات مربوط به طالبان و افغانستان مورد استفاده قرار نگرفته است، در حالی که نابرابری‌های منطقه‌ای و تبعیض‌های قومی و مذهبی، طالبان را به‌عنوان یک نیروی جایگزین مشروع جلوه داده‌اند.

همچنین اغلب پژوهش‌ها بر یک رویکرد تک‌عاملی (مانند نقش پاکستان، ایدئولوژی طالبان یا ضعف دولت مرکزی) تکیه دارند (e.g. Dorronsoro, 2009) و کمتر پژوهشی به بررسی تعاملات پیچیده میان عوامل داخلی و خارجی در قالب یک مدل سیستمی پرداخته است. نقش بازیگران خارجی و پویایی‌های منطقه‌ای، در بسیاری از پژوهش‌های قبلی نادیده گرفته شده است و نقش کشورهای منطقه‌ای مانند چین، روسیه، ایران و بازیگران خلیج فارس در تسهیل یا مهار قدرت‌گیری طالبان به درستی بررسی نشده است و بیشتر بر نقش پاکستان و ایالات متحده تمرکز شده است (See: Rubin, 2002) و کمتر به این امر پرداخته شده است.

که چگونه قدرت‌های منطقه‌ای با استراتژی‌های متناقض، زمینه را برای بازگشت طالبان فراهم کرده‌اند. همچنین، اغلب مطالعات در مورد طالبان بر روش‌های کیفی و تاریخی استوار هستند (e.g. Goodson, 2001) و داده‌های کمی و مدل‌های تحلیلی پیشرفته مانند تحلیل‌های آماری و تکنیک‌هایی مانند ویکور برای ارزیابی عدالت فضایی کمتر به کار رفته‌اند.

بررسی پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه نشان می‌دهد که مدل‌های موجود غالباً بر تحلیل‌های توصیفی و روایی متکی بوده‌اند و فقدان یک مدل ساختاری و علّی که نشان دهد چگونه این عوامل بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، احساس می‌شود. پژوهش حاضر به بررسی مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی می‌پردازد که در تعامل با یکدیگر، زمینه را برای قدرت‌گیری مجدد طالبان فراهم کرده‌اند. این عوامل در شش دسته کلی قابل بررسی هستند: بی‌عدالتی فضایی و شکاف‌های اجتماعی؛ سیاست‌های زبانی؛ ترکیب قومی و مذهبی افغانستان؛ نفوذ خارجی و رقابت‌های بین‌المللی؛ ضعف دولت مرکزی و ناتوانی در حکمرانی؛ نفوذ جنگ‌سالاران و گروه‌های مسلح داخلی. با تکیه بر این رویکرد، این پژوهش با استفاده از مدل سیستمی و شاخص‌های عدالت فضایی، رویکرد نوینی برای تحلیل قدرت‌گیری مجدد طالبان ارائه می‌دهد.

۳. روش پژوهش

این مقاله با نظر داشت واقعیت‌های ژئوپلیتیکی پیرامونی افغانستان، در پی تبیین بنیان‌های قدرت‌گیری مجدد طالبان است. بدین منظور با کاربست روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از تکنیک ویکور، سطح‌بندی افغانستان از منظر شاخص عدالت فضایی مورد توجه قرار خواهد گرفت و در ادامه با استفاده از داده‌های کیفی و مشاهدات، نقش مذهب، قومیت، زبان، نفوذ خارجی، نفوذ جنگ‌سالاران و واکنش به طالبان در یک رویکرد سیستمی مورد توجه واقع می‌شود.

۴. چارچوب نظری: تحلیل سیستمی بحران

بحران‌ها معمولاً نتیجه تعامل پیچیده‌ای از عوامل ساختاری، رفتاری و محیطی هستند که در یک چارچوب پویا بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. روش‌های سنتی تحلیل بحران اغلب به رویکردهای خطی و تک‌عاملی متکی هستند، در حالی که بحران‌های پیچیده، مانند سقوط حکومت‌ها، جنگ‌های داخلی و ظهور گروه‌های شبه‌نظامی، در یک سیستم غیرخطی و پویا رخ می‌دهند. از این رو، تحلیل سیستمی بحران یک روش کارآمد برای بررسی چگونگی شکل‌گیری، توسعه

و پیامدهای بحران‌ها محسوب می‌شود (Meadows, 2008). تحلیل سیستمی بحران بر این فرض استوار است که بحران‌ها نتیجه تعامل چندین متغیر وابسته به هم هستند که در یک چرخه بازخوردی^۱ بر یکدیگر اثر می‌گذارند (Forrester, 1971). در این رویکرد، بحران‌ها را می‌توان به‌عنوان یک سیستم پویا در نظر گرفت که شامل ورودی‌ها، فرآیندهای سیستم و خروجی‌ها است. ورودی‌های یک بحران شامل عواملی هستند که زمینه‌ساز آن می‌شوند، مانند نابرابری‌های اقتصادی، بی‌عدالتی اجتماعی، ضعف دولت مرکزی، یا فشارهای خارجی. فرآیندهای سیستم، نحوه تعامل این عوامل را در یک چرخه بازخوردی نشان می‌دهند و خروجی‌های آن، پیامدهای بحران مانند ناپایداری سیاسی، فروپاشی حکومت یا گسترش خشونت هستند (Sterman, 2000). یک سیستم بحران‌زا معمولاً دارای عناصر زیر است:

- متغیرهای علی: متغیرهایی هستند که بحران را شکل می‌دهند، مانند ضعف نهادهای دولتی، درگیری‌های قومی یا فشارهای بین‌المللی (Dörner, 1996).

- حلقه‌های بازخوردی: شامل حلقه‌های بازخورد مثبت^۲ یعنی عواملی که بحران را تشدید می‌کنند. برای مثال، نابرابری اجتماعی منجر به افزایش نارضایتی عمومی می‌شود که در نهایت باعث افزایش خشونت و سرکوب می‌گردد و حلقه‌های بازخورد منفی^۳ یعنی عواملی که بحران را متعادل می‌کنند. به‌عنوان مثال، اصلاحات حکومتی ممکن است از افزایش اعتراضات جلوگیری کند (Richardson, 1991).

- نقاط اهرمی^۴: این نقاط، بخش‌هایی از سیستم هستند که تغییر در آن‌ها می‌تواند مسیر بحران را تغییر دهد. برای مثال، اجرای سیاست‌های عادلانه توزیع منابع می‌تواند روند رادیکالیزه شدن گروه‌های معارض را کاهش دهد (Meadows, 1999).

تحلیل سیستمی بحران یک روش کارآمد برای درک تعاملات پیچیده در بحران‌هایی مانند سقوط دولت‌ها، ظهور گروه‌های شبه‌نظامی و جنگ‌های داخلی است. این رویکرد نشان می‌دهد که بحران‌ها چگونه از طریق حلقه‌های بازخوردی تقویت یا تضعیف می‌شوند و کدام نقاط اهرمی می‌توانند برای مدیریت بحران مؤثر باشند.

1. Feedback Loops
2. Reinforcing Loops
3. Balancing Loops
4. Leverage Points

۵. یافته‌های پژوهش

شکل‌گیری افغانستان به دلیل رقابت ژئوپلیتیک میان روسیه و بریتانیا با عنوان «بازی بزرگ» در طول سده نوزدهم بود. در کنار رقابت برای تضعیف ایران، این رقابت به شکل‌گیری افغانستان به‌عنوان کشوری تحت‌الحمایه بریتانیا انجامید. پس هیچ‌گونه نیروی درون‌زایی در پدید آمدن این کشور وجود تاریخی نداشته و زمانی که نیروی درون‌زایی وجود نداشته باشد، نمی‌توان از دل گروه‌های فرهنگی و مذهبی آن هم در کشوری مانند افغانستان که چهارراه اقوام بوده، یک کشور و یک ملت شکل داد. وقتی کشوری چند قومیتی با این همه نیروهای گریز از مرکز به صورت تاریخی چنین مشکلاتی دارد، نمی‌توان توقع داشت این مشکلات در یک دوره زمانی کوتاه از میان رود. البته ساختار پیچیده جغرافیایی و توپوگرافیک افغانستان به‌عنوان نیروی ژرف و زیربنا، منشأ شکل‌گیری ساختار پیچیده سازه‌های انسانی و اجتماعی متنوع است. این سازه‌های روبنا نیز باعث پیدایش ساختار پیچیده سیاسی در افغانستان گردیده است. کارکرد ساختار روبنای سیاسی نیز چشم‌انداز ناآرام فضای جغرافیایی افغانستان را سبب گردیده و پایداری، تداوم و تشدید چرخه بحران ژئوپلیتیکی آن را شکل داده است که چرخه مزبور همراه با شدت و ضعف، مرتباً می‌چرخد و در اشکال نوینی بازساخت می‌شود. بنابراین همه چیز در افغانستان به جغرافیای سیاسی برمی‌گردد. راه‌حل بحران افغانستان و یا تخفیف آن را باید در جغرافیای سیاسی جستجو کرد و نه صرفاً در علوم سیاسی و اجتماعی و روابط بین‌الملل و یا جامعه‌شناسی سیاسی. داده‌های این رشته‌ها مفیدند، ولی باید نقش خود را در کنار جغرافیای سیاسی به‌عنوان محور مطالعات و ساخت طرح و تئوری بحران‌زدایی در افغانستان ایفا نمایند. اقتصاددانان توسعه، برهان‌های تخصصی و پرشماری را برای این پرسش برشمرده‌اند؛ بیشتر آن‌ها هم منطقی به نظر می‌رسند. ولی به گمان، عامل اصلی کمتر توسعه‌یافتگی افغانستان را باید در یک واژه و عامل دید: فضا یا همان شرایط. فضای کلی و چیره بر دولت-ملت طی نیم سده اخیر افغانستان، هرگز امکان پیشرفته شدن را به این کشور نداده است. در تولید چنین فضائی بیشتر سه مؤلفه نقش داشته‌اند:

الف) جنگ؛ افغانی جزو تولیدات جنگی است. ب) ساختار متمرکز؛ اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ایماق، بلوچ، نورستانی، براهوی، پشه‌ای، پامیری، قزلباش، ترکمن، گوجر، عرب و... با پراکنش اغلب تجمعی، از هنگام تأسیس افغانستان ناگزیر بوده‌اند زیر حاکمیت پشتون‌ها و سیاست و فرهنگ برخاسته از آنان به سر برند. ج) همسایگان؛ تا هنگامی که اختلافات مرزی-

سرزمینی دولت- ملت افغانستان با پاکستان و ایران حل و فصل نشود و مرزهای افغانستان به بلوغ نرسد، تکوین و تثبیت دولت ملی آسان نخواهد بود. به صورت شماتیک، سرچشمه‌های جغرافیایی بحران ژئوپلیتیکی افغانستان را می‌توان به صورت زیر نشان داد:



شکل ۱. سرچشمه‌های جغرافیایی بحران ژئوپلیتیکی افغانستان منبع: (حافظ نیا، ۱۴۰۰)

۵-۱. تحلیل سیستمی بحران افغانستان و قدرت‌گیری مجدد طالبان

ظهور مجدد طالبان در افغانستان را می‌توان در چارچوب تحلیل سیستمی بحران بررسی کرد. این بحران نتیجه تعامل عوامل داخلی و خارجی بوده که در یک چرخه بازخوردی به یکدیگر متصل شده‌اند.

حلقه‌های بازخورد کلیدی در بحران افغانستان عبارتند از:

- حلقه بازخورد مثبت:

بی‌عدالتی فضایی → افزایش نارضایتی → جذب نیروهای جدید توسط طالبان → تقویت طالبان
→ سقوط دولت → تشدید بی‌عدالتی فضایی (یک چرخه تشدیدکننده بحران) (Giustozzi, 2009).

• حلقه بازخورد منفی:

مقاومت محلی → مقابله با طالبان → کاهش نفوذ طالبان → افزایش اعتماد عمومی به حکومت → کاهش بحران (یک چرخه مهار بحران) (Dorronsoro, 2009).

در این چارچوب، عواملی مانند فساد دولت مرکزی، ضعف نیروهای امنیتی، خروج نیروهای خارجی و نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای به‌عنوان متغیرهای کلیدی سیستم در نظر گرفته می‌شوند (Rubin, 2002).

۵-۲. عوامل مؤثر بر قدرت‌گیری مجدد طالبان در افغانستان

۵-۲-۱. قومیت

افغانستان کشوری پیچیده است و بررسی اجمالی زمینه‌های اجتماعی-جمعیتی و پویایی‌های جامعه آن می‌تواند برای درک بهتر مسائل سیاسی در این کشور مفید باشد. افغانستان کشوری محصور در خشکی در جنوب آسیا است که مساحتی معادل ۶۵۲۲۳۰ کیلومتر مربع دارد که تقریباً به اندازه تگزاس است (Lindsay, 2022). تاریخ شکل‌گیری افغانستان به گونه‌ای که امروزه می‌شناسیم، به سال ۱۷۴۷ و دوران حکومت احمدشاه درانی بازمی‌گردد. پس از آن، افغانستان ویژگی‌های اولیه یک دولت مدرن را در دوره حکمرانی عبدالرحمن خان از ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ به دست آورد و در نهایت در سال ۱۹۱۹ استقلال کامل خود را کسب کند (Maley, 2006). افغانستان با پنج کشور ایران، پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان مرز مشترک دارد و از سمت شرقی با چین هم‌مرز است. برآورد جمعیتی دقیقی از افغانستان وجود ندارد، اما پیش‌بینی می‌شود که جمعیت این کشور در سال ۲۰۲۴ حدود ۴۳/۴ میلیون نفر باشد. اکثریت مردم افغانستان مسلمان سنی هستند و جمعیت شیعیان که عمدتاً از گروه قومی هزاره تشکیل شده‌اند، حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد برآورد می‌شود. اقلیت‌های مذهبی مانند مسیحیان نیز در این کشور وجود دارند.

افغانستان خانه‌ای برای اقوام مختلف است، اما دو قوم اصلی پشتون‌ها و تاجیک‌ها در این کشور برجسته هستند. زبان‌های رسمی افغانستان پشتو و دری (فارسی) هستند. گزارش‌ها

نشان می‌دهند که حدود نیمی از مردم به زبان دری و حدود ۳۵ درصد به زبان پشتو سخن می‌گویند. قومیت در شکل‌دهی پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی افغانستان نقش بسیار مهمی دارد و ترکیب گروه‌های قومی این کشور همواره مورد بحث و اختلاف بوده است. علاوه بر پشتون‌ها و تاجیک‌ها، اقوام کوچک‌تری مانند ایماک، ترکمن و بلوچ نیز در افغانستان حضور دارند. متأسفانه این تنوع فرهنگی، قومی و مذهبی هیچ‌گاه به‌عنوان عامل وحدت در افغانستان عمل نکرده است. تفاوت‌های قومی در افغانستان به "قومی شدن سیاست" این کشور کمک کرده است (Schetter, 2016). تاریخ تفسیر قومی از قدرت به سال ۱۹۲۹ بازمی‌گردد، زمانی که حبیب‌الله تاجیک قدرت را از پادشاه امان‌الله گرفت، تحت حکومت نادر (۱۹۳۰-۱۹۳۳) و پسرش ظاهر شاه (۱۹۳۳-۱۹۷۳)، ناسیونالیسم پشتون به شکلی مغرضانه توسعه یافت که هدف آن تأکید بر حق مشروع خاندان سلطنتی برای قدرت بود. در دهه ۱۹۹۰، جنگ‌های داخلی افغانستان به شدت تحت تأثیر پاکسازی‌های قومی قرار گرفت (Schetter, 2016). حتی پس از سال ۲۰۰۱، طالبان بار دیگر از کارت قومی برای بازپس‌گیری قدرت استفاده می‌کرد و ادعا می‌کرد که "دولت افغانستان تحت سلطه تاجیک‌ها است" و کرزای تنها یک مهره در دست پنجشیری‌ها است. رویین (2002) به درستی اشاره کرده است که افغانستان همواره از نظر قومی، زبانی و مذهبی متنوع باقی مانده است. مهم‌ترین دلیل پیروزی مجدد طالبان این بود که آن‌ها از حمایت گسترده‌ای در مناطق روستایی و به‌ویژه میان پشتون‌ها برخوردار بودند.

۵-۲-۲. مذهب

موقعیت استراتژیک افغانستان در مسیرهای تجاری مهم آسیا موجب تضمین امنیت آن شده است، اما در عین حال به نظر می‌رسد که این موقعیت به پناهگاهی برای جنبش طالبان تبدیل شده است. این جنبش به اصطلاح مذهبی در نیمه‌های سال ۱۹۹۴ آغاز به فعالیت کرد، زمانی که ملا محمد عمر، رهبر برجسته طالبان، پس از رها کردن قرآن، خود، تصمیم به مقابله با جنگ‌سالاران افغانستان گرفت. طبق گفته مک‌گری (2001: 5)، عمر یک‌بار اظهار کرده بود که سرنوشت خود را در خواب دریافت کرده است و "خداوند او را فراخوانده بود تا کشورش را از دست جنگ‌سالاران نجات دهد". همه‌چیز از آنجا شروع شد که عمر با ۳۰ نفر از همفکران خود به انتقام‌گیری از آدم‌ربایی و تجاوز جنسی به دوزن جوان توسط جنگ‌سالاران پرداخت و این امر منجر به تشکیل جنبش طالبان شد (McGeary, 2001).

مارسدن (2002: 42) اشاره می‌کند که اعضای طالبان به دلیل رفتار مجاهدین و جنگ‌های قدرت در شهرها خشمگین شده بودند و تصمیم گرفتند اقداماتی برای پایان دادن به آنچه آن‌ها فساد می‌دیدند انجام دهند، با استفاده از اسلام به عنوان توجیهی برای مداخلاتشان. همچنین، طبق گفته مارسدن (2002: 57)، این گروه به عنوان "جنگجویان مقدس" ظاهر شدند و بیشتر افغانستان را تحت کنترل خود در آوردند. گروه طالبان که به معنی "دانشجویان اسلام" است، برقراری صلح و نظم در افغانستان را بر عهده گرفت و قصد داشت عدالت اسلامی را در شهر برقرار کند. رهبری طالبان بر اساس تفاسیر افراطی عمر و تفسیر سخت‌گیرانه از شریعت اسلام بود که به جهاد بی‌پایان اعتقاد داشتند.

طالبان بر اساس آداب سخت سنت پشتون عمل می‌کردند، آدابی که مطابق آن، بی‌دینی باید با مجازات شدید و غیرمنتظره‌ای مانند قطع عضو، سنگسار و اعدام مواجه می‌شد (McGeary, 2001). ایدئولوژی طالبان نیز به عنوان یکی از مباحث مطرح بوده است. به نظر می‌رسد، مدارس اسلامی در اردوگاه‌های پناهندگان که در آن‌ها قرآن آموزش داده می‌شد، زمینه مناسبی برای جذب نیروها به این جنبش فراهم کرد. طالبان به عنوان یک گروه کوچک خودجوش از قندهار در اوایل ۱۹۹۴ شروع به فعالیت کردند و با استفاده از تمایل جوانان مناطق روستایی و کمپ‌های پناهندگان در مرز پاکستان، توانستند در طول پیشروی خود در جنوب افغانستان، به نیرویی بزرگ تبدیل شوند (Marsden, 2002). طالبان باور دارند که قدرت واقعی آن‌ها در دست خدا و مردم افغانستان است.

افغانستان یکی از کشورهای اسلام‌گرای عمیق و بنیادگرا است که در آن رهبران طالبان تمامی شیعیان را بدعت‌گذار می‌دانند و به دلیل باورهای اقلیت خود، ممکن است با آزار و اذیت مواجه شوند. مقامات کابل، ایران را متهم کرده‌اند که طالبان تصویر منفی از اسلام ارائه داده است (Ma-cleod, 1998). طبق گفته او منور (2003)، یکی از جنبه‌های مهم دیگر، ایدئولوژی است که طالبان و گروه‌های تروریستی به اسلام متوسل می‌شوند. در افغانستان، اسلام نه تنها یک دین بلکه یک روش زندگی است و همواره در مواقع بحرانی به منصفه ظهور رسیده است. اما در اسلام گرایش‌های مختلفی وجود دارد و گروه‌های مختلف تفاسیر متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند که به نفع منافع خودشان است. گروه‌های تروریستی و طالبان، گرایش وهابی را که از عربستان سعودی نشأت گرفته است، پذیرفتند. وهابیت با نگاهی به پرستش قدیسان به عنوان بت پرستی، زمینه‌ساز مبارزات ایدئولوژیک و انقلاب‌های رادیکال علیه همه «کفار» (حتی مسلمانانی که اسلام را

تحریف می‌کنند) شد. در نتیجه، برای برخی افغان‌ها، طالبان امید به ایجاد جنبشی به‌عنوان یک حرکت اسلامی برای برقراری صلح در جامعه افغانستان را تداعی می‌کردند. اما برخی دیگر از این نگران بودند که طالبان دوباره به یک جناح جنگ‌سالار تبدیل شوند که حکومت استبدادی خود را تحمیل کرده و مردم افغانستان را به بدبختی بیشتر دچار کنند (Rashed, 2001).

۵-۲-۳. زبان

افغانستان کشوری است با تنوع گسترده‌ای از اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و مذاهب مختلف با حدود ۵۰ گروه قومی و زبانی. زبان مادری اکثریت مردم افغانستان فارسی است. حتی قوم عرب نیز به زبان فارسی صحبت می‌کنند و در حال حاضر اثرات اندکی از زبان عربی که زمانی زبان مادری آن‌ها بود، در گویش کنونی آن‌ها باقی مانده است. حدود نود درصد از ساکنان غیرفارسی‌زبان در افغانستان به فارسی در حد درک خود مسلط هستند. زبان فارسی به‌عنوان زبان مشترک میان اقوام و ملیت‌های مختلف افغانستان شناخته می‌شود. در حال حاضر، نزدیک به ۸۰ درصد از مطبوعات افغانستان به زبان فارسی منتشر می‌شود و بخش عمده‌ای از مطالب در مطبوعات پشتو-زبان ترجمه‌هایی از مطالب فارسی است (Yasna, 2019).

سیاست‌های فرهنگی افغانستان در خصوص زبان فارسی از قرن نوزدهم به بعد تغییرات عمده‌ای پیدا کرده است. تلاش‌هایی صورت گرفته تا زبان فارسی از دایره رسمی و ملی کنار گذاشته شده و زبان‌های دیگری چون پشتو جای آن را بگیرند، در حالی که سایر زبان‌ها در افغانستان هیچ‌گاه از نظر اجتماعی، فرهنگی و ادبی به گستردگی زبان فارسی نبوده‌اند (Qoudsi, 2005). محمدگل خان، وزیر کشور، در دوران خود اقدام به حذف زبان فارسی از ادارات دولتی، مؤسسات آموزشی و حتی خانه‌ها و بازارها کرد. او به‌ویژه در شمال افغانستان اقداماتی را انجام داد که در آن از برتری جویی قومی و زبانی حمایت می‌کرد. به‌طور مثال، کسانی که مطالب خود را به زبان غیر پشتو می‌نوشتند، مجبور بودند نوشته‌های خود را به پشتو ترجمه کنند. پس از به قدرت رسیدن دوباره طالبان در سال ۲۰۲۱، آن‌ها نشان دادند که دشمنی ریشه‌ای با زبان فارسی دارند و آن را تهدیدی برای تثبیت حکومت خود می‌دانند. طالبان اخیراً تابلوهای دانشگاه بلخ را حذف کردند و نوروز، که یک مناسبت ملی در افغانستان به حساب می‌آید را از تقویم حذف کردند. این اقدامات طالبان نشان‌دهنده تمامیت‌خواهی قبیله‌ای آن‌ها است. هرچند که ۹۰ درصد مردم افغانستان به زبان فارسی آشنا هستند و آن را زبان ارتباط میان اقوام مختلف می‌دانند، از قرن نوزدهم به بعد فارسی ستیزی آغاز شد و حکام مختلف، از جمله

حکام پشتو در تلاش بودند تا زبان فارسی را از عرصه‌های مختلف زندگی کنار بگذارند و زبان پشتو را جایگزین آن کنند. این تغییرات نشان‌دهنده افزایش تعصبات قومی، زبانی و مذهبی در افغانستان است که نه تنها مردم این کشور را به هویت ملی واحدی نرسانده بلکه باعث تشدید این تعصبات شده است. با قدرت‌گیری دوباره طالبان و روحیه قبیله‌ای و تمامیت‌خواهانه آنان، بحران زبان و فرهنگ در افغانستان به شدت تشدید شده است.

زبان در قدرت گرفتن دوباره طالبان در افغانستان نقش مهمی ایفا کرد. در واقع، زبان یکی از ابزارهای اصلی طالبان برای تبلیغات، جلب حمایت و شکل‌دهی به هویت گروهی و ایدئولوژیک بود. طالبان از زبان به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به ایدئولوژی‌های خود استفاده کردند و این امر در زمان تسلط دوباره آن‌ها بر افغانستان بعد از سال ۲۰۲۱ نیز ادامه یافت. طالبان برای جلب حمایت مردم افغانستان، به‌ویژه در میان پشتون‌ها که بخش زیادی از پشتیبانی خود را از آن‌ها دارند، از زبان پشتو استفاده کردند (Rahman, 2024). این زبان به‌عنوان زبانی ملی و فرهنگی در مناطق پشتون‌نشین افغانستان شناخته می‌شود و به‌کارگیری آن در سخنان رهبران طالبان باعث نزدیکی بیشتر این گروه به مردم آن مناطق شد. طالبان در تبلیغات خود، از زبان قرآن و آموزه‌های دینی برای توجیه رفتارهای خود استفاده می‌کردند (Armajani, 2021). از آنجا که بسیاری از مردم افغانستان به دین اسلام پایبند هستند، استفاده از زبان دینی برای طالبان اعتبار و مشروعیت بخشید. طالبان بر این باور هستند که اقداماتشان بر اساس تفسیر خاص خود از شریعت اسلامی است و از این رو از زبان دینی برای تبلیغ و گسترش ایدئولوژی خود بهره‌برداری می‌کنند (Gomez, 2024). پس از بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱، این گروه از رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی برای گسترش پیام‌ها و توجیه اقدامات خود استفاده می‌کنند. زبان رسانه‌ای در اینجا به‌عنوان ابزاری برای مقابله با انتقادات بین‌المللی و توجیه اقدامات طالبان در داخل کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد. این گروه تلاش کرده تا از طریق رسانه‌ها تصویر مثبت‌تری از خود بسازد و حتی برخی از این رسانه‌ها را به زبان‌های مختلف ترجمه و منتشر کند (Bhanuwati, 2024). طالبان همچنین از زبان به‌عنوان ابزاری برای تحمیل محدودیت‌ها استفاده می‌کنند. به‌عنوان مثال، طالبان استفاده از برخی زبان‌ها و گویش‌ها را در حوزه‌های آموزشی، فرهنگی و عمومی محدود کرده‌اند. این گروه تلاش دارد تا زبان‌های خاصی را به‌ویژه در عرصه‌های آموزشی و فرهنگی ترویج دهد که به‌طور خاص با ایدئولوژی طالبان

و تفسیرهای آن‌ها از اسلام همخوانی دارد (Kotokey, 2021). در نتیجه، زبان برای طالبان نه تنها به عنوان ابزاری برای ارتباط با مردم و جلب حمایت بوده، بلکه به عنوان ابزاری برای تحمیل هویت و ایدئولوژی به جامعه افغانستان نیز کاربرد داشته است.

۵-۲-۴. نفوذ خارجی

در تحلیل این عامل باید عنوان کرد، طبق نظر حسن عباس (2014)، نویسنده کتاب «احیای طالبان»، یکی از عوامل کلیدی در ظهور مجدد طالبان، پناهگاه امن آن‌ها در پاکستان بوده است. به گفته او، «پناهگاه تروریست‌ها در کمربند قبیله‌ای پاکستان نقش حیاتی در تحریک شورش طالبان در افغانستان داشت». از زمان استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، این کشور به طور مداوم از نیروهای نیابتی غیردولتی علیه دولت افغانستان استفاده کرده است، چرا که پاکستان آن‌ها را به عنوان ابزاری برای تأمین امنیت داخلی خود می‌داند (Safiullah, 2021). به همین دلیل، پناهگاه امن طالبان در پاکستان نگرانی‌های جدی در خصوص رویکرد واقعی این کشور در هدف قرار دادن گروه‌های تروریستی در قلمرو خود ایجاد کرده است. پاکستان کارمندان دیپلماتیک خود را از افغانستان خارج کرده و هنوز دولت طالبان را به رسمیت نشناخته است. مقامات پاکستانی با دقت اوضاع را زیر نظر دارند و عجله‌ای برای به رسمیت‌شناسی این دولت ندارند. در پاکستان، جناح راست تسلط طالبان را به عنوان یک پیروزی پان‌اسلامیستی در برابر ایالات متحده ارزیابی می‌کند و نخست‌وزیر پاکستان عنوان کرده است که افغان‌ها تحمیل غرب بر افغانستان را نپذیرفته‌اند.

دومین عامل مهم در ظهور دوباره طالبان تحت تأثیر نفوذ خارجی، تجاوزات با حمایت ایالات متحده و نادیده گرفتن نقض حقوق بشر بود که منجر به شکست در افغانستان و تقویت حرکت طالبان شد (Gossman, 2021). ایالات متحده به طور کلی حقوق بشر را به جای اینکه به عنوان یک عامل ضروری در حل مشکلات افغانستان در نظر بگیرد، به عنوان مانع تلقی کرده است. پس از بررسی احتمالی جنایات جنگی ایالات متحده در افغانستان توسط دادگاه کیفری بین‌المللی، ایالات متحده تصمیم به اعمال ممنوعیت روادید برای کارکنان این دادگاه گرفت. ریچارد دیکر، مدیر دادگستری بین‌المللی دیده‌بان حقوق بشر، این تصمیم ایالات متحده را «تلاشی ظالمانه برای تحت فشار قرار دادن دادگاه و جلوگیری از بررسی دقیق رفتار ایالات متحده» دانسته است. این اقدامات به شدت توان نظامی و سیاسی افغانستان را تضعیف کرد و راه را برای پیشروی طالبان هموار

ساخت. همچنین، ایالات متحده و متحدان غربی از دستور کار زنان به عنوان ابزاری در راستای منافع خود استفاده کردند. وقتی سیاست‌گذاران آمریکایی در سال ۲۰۰۱ تصمیم به سرنگونی طالبان گرفتند، ناگهان موضوع نقض حقوق بشر زنان به عنوان بهانه‌ای برای حمله به افغانستان و راه‌اندازی «جنگ جهانی علیه تروریسم» مطرح شد (Pacwa, 2019).

برنامه‌های دموکراتیک دولت افغانستان تحت حمایت غرب به عنوان سومین عاملی است که به فروپاشی افغانستان منجر شد. این برنامه‌ها با «ارزش‌های اجتماعی افغانستان» تطابق نداشتند و باعث شدند کشور «غیرقابل حکمرانی» شود. در مارس ۲۰۰۳، افغانستان به اولین کشور مسلمان تبدیل شد که کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان را بدون قید و شرط پذیرفت. بسیاری از مفاد این کنوانسیون با قوانین و اصول اسلامی مغایر تلقی می‌شد و به همین دلیل بسیاری از کشورهای مسلمان این کنوانسیون را با قید و شرط‌هایی نسبت به برخی مواد تصویب کردند. به عنوان مثال، مواد مربوط به کلیشه‌ها و تعصبات جنسی، فحشا، ملیت، حقوق قانون‌گذاری و مسائل خانوادگی. در نتیجه، بسیاری از افغان‌ها این کنوانسیون را به عنوان یک «تحریم غربی-امپریالیستی» می‌دیدند که به طور ناگهانی سنت‌ها و ارزش‌های مذهبی افغانستان را مدرن و سکولار می‌سازد. بنابراین، دولت افغانستان که تحت حمایت غرب قرار داشت، نتوانست به درستی ارزش‌ها و حساسیت‌های مذهبی و فرهنگی را در سیاست‌گذاری‌های خود لحاظ کند.

از سویی دیگر در ارتباط با نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت طالبان در افغانستان باید به مواردی بدین شرح اشاره نمود: واکنش روسیه به تسلط طالبان در افغانستان، برای بسیاری از کشورهای جهان غافلگیرکننده بود. مقامات روسیه به پایان طولانی‌ترین درگیری نظامی رقیب بزرگ خود واکنش مثبتی نشان دادند. روسیه همیشه منتقد راه‌حل نظامی در افغانستان بوده و خروج آمریکا از این کشور را به عنوان «انتقام تاریخ» تلقی کرده است. بسیاری از تحلیل‌گران بیان کرده‌اند که هیچ کدام از ابرقدرت‌ها، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده، نتوانستند اراده خود را بر افغانستان تحمیل کنند. مقامات روسی اظهار کرده‌اند که خروج ناگهانی آمریکا می‌تواند تغییرات اساسی در سیاست خارجی این کشور ایجاد کند (Yunker, 2021). ایالات متحده اکنون قادر به انجام عملیات هدفمند علیه تروریست‌هاست، اما دیگر به تغییر رژیم و ملت‌سازی به منظور ترویج دموکراسی تمایلی ندارد. افغانستان همچنان برای آمریکا در برابر چین یک عمق استراتژیک باقی می‌ماند. این عقب‌نشینی به معنای تخلیه کامل نیست

و آمریکا هنوز منافع زیادی در این منطقه دارد. افغانستان می‌تواند نقش مهم‌تری در کنترل و تعادل جنوب آسیا ایفا کند. مقامات روسیه که با طالبان در ارتباط بوده‌اند، آمادگی خود را برای همکاری با این گروه نشان داده‌اند. سفیر روسیه، ژیروف، از طالبان در زمینه تأمین امنیت سفارت روسیه در افغانستان تمجید کرده است. کشورهای آسیای مرکزی روابط خوبی با طالبان دارند. کشورهای آسیای مرکزی هیچ تمایلی به حکومت ضعیف، فاسد و متزلزل غنی در کابل نداشتند، زیرا کشوری که درگیر جنگ داخلی باشد، تهدیدات امنیتی و اقتصادی جدی برای آسیای مرکزی به دنبال دارد. تهدید عمده‌ای که در ذهن رهبران آسیای مرکزی وجود دارد، پدیده جهادی است (Charles, 2021).

پس از فروپاشی اخیر و تبدیل افغانستان به یک مرکز هرج و مرج، این کشور به مکانی برای سازمان‌های جهادی و گروه‌های جنایتکار بدل شده است (Lieven, 2021). در نبود یک دولت قوی، فعالیت‌های اقتصادی مانند تجارت و ترانزیت در افغانستان ممکن نیست. این امر نشان می‌دهد که طالبان علاقه زیادی به تشکیل یک دولت متمرکز و قوی دارند. اکنون، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش روی دولت جدید طالبان، مقابله با تهدیدات و ریشه‌کنی گروه‌های تروریستی در افغانستان است.

چین یکی از کشورهای همسایه افغانستان است که از زمان آغاز جنگ داخلی در سال ۱۹۹۳ روابط دیپلماتیک خود را با این کشور قطع کرده بود. پس از آن، مقامات چینی رابطه دیپلماتیک رسمی با طالبان برقرار نکردند. پس از تسلط طالبان بر افغانستان، وانگ یی، وزیر خارجه چین، بر اهمیت «فرواد امن» و بالاتر از همه ثبات برای افغانستان تأکید کرد. چین معتقد است که هرج و مرج و فاجعه انسانی طولانی مدت به نفع افغانستان نخواهد بود (Qian, 2011). پکن، همراه با جامعه جهانی، در تلاش است تا مانع تبدیل افغانستان به کانون تروریسم و افراط‌گرایی شود. دولت چین اعتقاد دارد که خروج آمریکا از افغانستان می‌تواند صلح و ثبات را به این کشور بازگرداند. در این زمینه، افکار کمونیستی چین نسبت به دولت جدید افغانستان رویکرد واقع‌بینانه‌ای دارند و بر این باورند که این دولت تازه تأسیس می‌تواند از منافع چین در افغانستان محافظت کرده و نقشی کلیدی در توسعه کشور ایفا کند.

در خصوص عقب‌نشینی آمریکا، پکن احساسات متفاوتی ابراز کرد و دیپلماسی خود را نامشخص نگه داشت. در رسانه‌های جهانی گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد پکن

طی سال‌ها با طالبان تعاملات پنهانی داشته و هیئت بلندپایه طالبان در جولای ۲۰۲۱ به چین سفر کرده بود. در این دیدار، دو موضوع عمده مطرح شده بود: اول، تضمین چین در جهت همکاری با طالبان و دوم، اینکه دولت طالبان منافع اقتصادی چین در افغانستان را تهدید نخواهد کرد. طالبان به پکن اطمینان دادند که خاک افغانستان علیه چین یا هیچ کشور دیگری مورد استفاده قرار نخواهد گرفت. این حسن نیت از سوی طالبان با استقبال پکن روبه‌رو شد و نگرانی‌ها درباره تعهدات اقتصادی چین در آینده کاهش یافت.

در هند، تسلط طالبان بر افغانستان در رقابت هند و پاکستان و سقوط دولت غنی که حامی هند بود، به‌عنوان یک ضربه بزرگ به منافع هند در منطقه دیده می‌شود. بسیاری از تحلیلگران در هند، تسلط طالبان را پیروزی سیاست پاکستان در افغانستان ارزیابی می‌کنند (Kotokey, 2021). زمانی که هند ریاست جلسه ویژه شورای امنیت سازمان ملل را بر عهده داشت، بر لزوم توقف فوری خشونت‌ها در افغانستان تأکید کرد. پیش از خروج آمریکا، مقامات هندی به فکر توافقی با طالبان بودند، اما دولت هند ترجیح داد به حمایت از دولت ضد طالبان اشرف غنی ادامه دهد (Hanif, 2021). سقوط دولت غنی به معنای سقوط هند از افغانستان بود و اکنون روابط آن به «آینده طالبان» بستگی دارد. هند نگرانی‌های زیادی درباره روابط طالبان با گروه‌های جهادی پاکستان دارد. این کشور به‌ویژه هندوها و سیک‌های افغان را که ویزاهای اضطراری داشتند، همراه با کارکنان دیپلماتیک خود از افغانستان خارج کرده است. هند همچنین پیشنهاد داده است که افغان‌ها در صورت تمایل در هند بمانند، تا زمانی که سایر مسائل حل و فصل شود.

۵-۲-۵. نفوذ جنگ سالاران

اصطلاح "جنگ سالار" امروزه به یک واژه مورد مناقشه تبدیل شده است، اما در اینجا به فردی اطلاق می‌شود که قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی را خارج از چهارچوب قانونی و اساسی اعمال می‌کند. جنگ سالاران به‌ویژه زمانی که بر مناطق جغرافیایی خاصی تسلط دارند، به‌عنوان تهدید شناخته می‌شوند. در دولت‌های منظم، سازمان‌یافته و با ساختار بوروکراتیک، دولت واحدهای سرزمینی مشروعی را که قدرت باید بر آن‌ها اعمال شود، تعیین می‌کند (Nwinkol, 2024). در افغانستان، این واحدها شامل ۳۲ استان هستند (در مقایسه با ۲۹ استان در سال ۱۹۷۸)، در عین حال هاو‌زها - مناطق نظامی ایجادشده توسط رژیم کمونیستی

در دهه ۱۹۸۰- نیز وجود دارند. به طور کلی، جنگ سالاران منطقه‌ای بیشتر در داخل این هاوزاها فعالیت می‌کنند. این نوع منطقه‌گرایی تنها مختص افغانستان نیست و به طور کلی، به عنوان یک سیاست در بخش‌هایی از آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی دیده می‌شود. پایه‌های اجتماعی خاصی برای این وضعیت وجود دارد، اما یکی از عوامل تعیین‌کننده، در دسترس بودن منابع کافی برای ایجاد یک دولت مرکزی است که قادر به ترکیب یا تابع کردن افرادی باشد که قدرت نظامی منطقه‌ای دارند. طالبان، با حمایت پاکستان و سپس القاعده، توانستند یکی از کارهای برجسته خود را انجام دهند و این گروه‌ها را تحت سلطه خود درآورند (Shaikh, 2024).

ظهور دوباره جنگ سالاران پس از سقوط طالبان، تا حد زیادی به تصمیم ایالات متحده برای حمایت از فرماندهان منطقه‌ای (که می‌توانستند در راستای اهداف نظامی آمریکا فعالیت کنند) با اعطای پول و سلاح در طول کارزار پس از ۱۱ سپتامبر برمی‌گردد. این رویکرد شبیه به جنگی بود که ایالات متحده علیه شوروی در دهه ۱۹۸۰ به راه انداخت، اما باید اشاره کرد که اطلاعات بین-سرویس پاکستان (ISI) به عنوان مسیر اصلی ایالات متحده به جنگ سالاران در آن دوره عمل کرده و به این ترتیب، به آی‌اس‌آی این فرصت را داد تا افراد مورد نظر خود را انتخاب کند، بدون آنکه توجهی به تقویت دولت مرکزی افغانستان داشته باشد. این بار برخی از مقامات معتقد بودند که ایالات متحده باید شروع جنگ پس از ۱۱ سپتامبر را به تأخیر بیندازد و تا زمان برگزاری کنفرانس بین‌المللی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت کابل، از وابستگی به فرماندهان غیرمتمرکز خودداری کند، اما این نظر چندان مورد تأیید نبود. با این حال، شرکت‌کنندگان در گروه‌های کاری تأکید داشتند که این تصور که به دلیل کمک ایالات متحده، جنگ سالاران دوباره قدرت گرفتند و آمریکایی‌ها اکنون می‌توانند شرایط را به آن‌ها دیکته کنند، اشتباه است (Hussain, 2021).

در نهایت باید بیان نمود که نفوذ جنگ سالاران در افغانستان یکی از دلایل اصلی قدرت‌گیری مجدد طالبان در این کشور است. جنگ سالاران که بر پایگاه‌های قومی و محلی خود تسلط داشتند، نقشی اساسی در این روند ایفا کردند. آن‌ها به دلیل داشتن نفوذ زیاد بر جوامع محلی و توانایی اعلام حمایت خود از طالبان، نقش مهمی در بازگشت این گروه به قدرت داشتند (Ka-mal, 2021). در طول جنگ‌های داخلی افغانستان، جنگ سالاران به طور سنتی به عنوان رهبران نظامی و سیاسی جوامع محلی شناخته می‌شدند و بر اساس روابط قومی، خانوادگی و محلی،

حمایت خود را از طالبان اعلام کرده‌اند. نفوذ جنگ‌سالاران بر اساس چندین عامل مهم است (Solomon, 2024). جنگ‌سالاران کنترل زیادی بر مناطق مختلف افغانستان داشته‌اند. این مناطق اغلب در نواحی دورافتاده و کوهستانی قرار دارند که صعب‌الوصول بوده و دولت مرکزی افغانستان کنترل کمتری بر آن‌ها دارد. جنگ‌سالاران حمایت زیادی از جوامع محلی دارند. آن‌ها به‌عنوان رهبران محلی شناخته شده‌اند و مردم به آن‌ها اعتماد دارند. جنگ‌سالاران اغلب با طالبان ارتباطات قابل توجهی داشته و از آن‌ها حمایت کرده‌اند (Kumar, 2023).

۵-۲-۶. واکنش به طالبان

یک تحلیل‌گر سیاسی می‌تواند معتقد باشد که واکنش به طالبان عاملی مهم در قدرت‌گیری مجدد آن‌ها در افغانستان بوده است. طالبان در سال ۲۰۲۱ با هجوم به کابل و سقوط حکومت، به قدرت بازگشتند. این اتفاقات، بسیاری از کشورهای غربی را وادار کرد تا نیروهای خود را از افغانستان خارج کنند. در این میان، واکنش برخی از کشورهای منطقه و بین‌المللی نیز بر این قدرت‌گیری مجدد آن‌ها تأثیرگذار بود (Saikal, 2024). برخی از کشورهای منطقه، مانند پاکستان، روابط نزدیکی با طالبان داشته‌اند و احتمالاً به این گروه در قدرت‌گیری مجددشان کمک کرده‌اند. در حالی که برخی دیگر از کشورهای منطقه، مانند هند مخالف قدرت‌گیری مجدد طالبان بوده‌اند. همچنین می‌توان گفت که سیاست‌های داخلی افغانستان نیز در قدرت‌گیری مجدد طالبان تأثیر داشته است. سیستم حکومتی افغانستان در سال‌های اخیر بسیار ضعیف بوده است و این سیستم ضعف‌های زیادی داشته است که طالبان از آن بهره برده است (See: Najam, 2024). در مجموع می‌توان گفت که پاسخ به طالبان و روابط بین‌المللی آن‌ها، یک عامل مهم در قدرت‌گیری مجدد آن‌ها بوده است. واکنش‌های مختلف در سطح داخلی و بین‌المللی به قدرت‌گیری دوباره طالبان در افغانستان نقش مؤثری در روند قدرت‌گیری این گروه داشته است. در اینجا به بررسی عوامل و تأثیرات این واکنش‌ها پرداخته می‌شود. یکی از عواملی که به قدرت‌گیری دوباره طالبان کمک کرد، اختلافات و تفرقه‌های موجود در میان گروه‌های سیاسی افغانستان بود. این اختلافات، به‌ویژه پس از خروج نیروهای خارجی از افغانستان، باعث شد که جبهه متحد و قدرتمندی در برابر طالبان تشکیل نشود. این وضعیت به طالبان فرصت داد تا با بهره‌گیری از فضای بی‌ثباتی، قدرت را در دست بگیرند (Lakhdar, 2022).

در بسیاری از مناطق افغانستان، واکنش‌های قومی و قبیله‌ای به تحولات سیاسی نیز نقش مهمی

داشت. برخی از گروه‌های محلی احتمالاً به دلیل روابط تاریخی یا دلایل خاص، تمایلی به مقابله با طالبان نداشتند، یا حتی آن‌ها را به عنوان بدیل قابل قبول‌تر در مقابل دولت‌های مرکزی می‌دیدند. یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل در تسهیل قدرت‌گیری طالبان، خروج نیروهای ناتواز افغانستان بود. این امر به طالبان این فرصت را داد که مناطق وسیعی از کشور را بدون مقاومت جدی تصرف کنند. واکنش‌های بین‌المللی به این مسئله که عمدتاً در سطح محکومیت و تحریم باقی ماند، نتوانست جلوی پیشروی طالبان را بگیرد. کشورهای همسایه مانند پاکستان و ایران نیز واکنش‌های مختلفی به تحولات افغانستان داشتند. برخی از این کشورها از طالبان به طور غیرمستقیم حمایت کردند، در حالی که دیگران به دلیل نگرانی از بی‌ثباتی منطقه‌ای مخالف طالبان بودند (Jan, 2022). این واکنش‌ها به طور غیرمستقیم به تقویت طالبان کمک کرد. واکنش‌های سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل، اتحادیه اروپا و سایر نهادهای حقوق بشری نیز محدود بود. تحریم‌ها و اقدامات دیپلماتیک نتوانستند به طور مؤثر مانع از کنترل طالبان بر کشور شوند. در مجموع، واکنش‌ها به طالبان در سطح داخلی و بین‌المللی بیشتر به تسهیل شرایط و فرصت‌های طالبان برای بازگشت به قدرت کمک کردند تا اینکه بتواند مانع آن شوند. عوامل دیگری همچون بی‌ثباتی سیاسی، ضعف در حکومت‌داری و نبود پاسخگویی از سوی دولت افغانستان نیز در این روند تأثیرگذار بودند (Carvalho, 2024; Samia, 2024; Zarawar, 2024).

۶. تجزیه و تحلیل

در رویکرد سیستمی، عوامل مختلف به عنوان اجزای یک شبکه پیچیده و پویا در نظر گرفته می‌شوند. این عوامل در یک چرخه بسته با یکدیگر تعامل دارند و موجب پایداری یا تغییر وضعیت موجود می‌شوند. رویکرد سیستمی نشان می‌دهد که قدرت‌گیری مجدد طالبان صرفاً نتیجه یک عامل نیست، بلکه محصول یک زنجیره از روابط پیچیده است. قدرت‌گیری طالبان باعث شد، گروه‌های معارض، به خصوص اقوام و اقلیت‌ها، تحت فشار بیشتری قرار بگیرند و احتمال وقوع مقاومت جدید افزایش پیدا کند. طالبان با تسلط بر افغانستان، منابع مالی و تسلیحاتی جدیدی به دست آوردند که موقعیت آن‌ها را در برابر رقبای داخلی و منطقه‌ای تقویت کرد. کشورهای منطقه با استراتژی‌های متناقض (برخی حمایت، برخی مقابله) باعث شدند که بی‌ثباتی ادامه پیدا کند. با توجه به بررسی عوامل مؤثر بر بازگشت طالبان به قدرت، مشخص شد که این پدیده صرفاً نتیجه یک عامل واحد نبوده، بلکه محصول یک تعامل پیچیده بین عوامل داخلی و خارجی بوده است. برای درک بهتر این فرایند، می‌توان آن را در قالب یک

مدل سیستمی نمایش داد. این مدل نشان می‌دهد که چگونه ضعف دولت مرکزی، نفوذ جنگ‌سالاران، مداخلات خارجی و خروج نیروهای ناتو به عنوان ورودی‌های سیستم، طالبان را قادر ساختند با استفاده از ایدئولوژی مذهبی، حمایت قومی و تسلط بر رسانه‌ها، خلأ قدرت را پر کنند. این مدل سیستمی در شکل پایین نشان داده شده است:



شکل ۲. مدل سیستمی عوامل مؤثر بر قدرت‌گیری مجدد طالبان

نتایج این مدل نشان می‌دهد که طالبان نه تنها از عوامل داخلی مانند شکاف‌های قومی و مذهبی، بلکه از فرصت‌های بین‌المللی نظیر خروج نیروهای آمریکایی و ناتوانی کشورهای منطقه در ایجاد یک جبهه متحد علیه آن‌ها بهره‌برداری کرده‌اند. علاوه بر این، مدل سیستمی نشان می‌دهد که فرآیند بازتولید بحران افغانستان به گونه‌ای است که حتی پس از قدرت‌گیری طالبان، احتمال بروز مقاومت‌های جدید و بی‌ثباتی منطقه‌ای همچنان وجود دارد.

۷. نتیجه‌گیری

بررسی عوامل مؤثر بر قدرت‌گیری مجدد طالبان نشان می‌دهد که این پدیده نتیجه یک سلسله عوامل پیچیده و درهم‌تنیده بوده است. این پژوهش نشان داد که علاوه بر مداخلات خارجی، ساختارهای داخلی از جمله بی‌عدالتی فضایی، ضعف دولت مرکزی و نفوذ جنگ‌سالاران نیز نقشی اساسی در بازگشت طالبان به قدرت ایفا کرده‌اند. این عوامل به تفکیک ولایت‌ها در قالب جدول ذیل ارائه شده است:

جدول ۱. عوامل مؤثر بر قدرت‌گیری مجدد طالبان به تفکیک ولایت

واکنش به طالبان	نفوذ جنگ سالاران	نفوذ خارجی	زبان	قومیت	دین	وضعیت عدالت قضایی	شاخص عدالت قضایی	Q	ولایت
منفی	خیلی بالا	خیلی بالا	پشتو	پشتون تاجیک هزاره ازبک	سنی شیعه	خیلی بیشتر از میانگین ملی	0/969840332	1/08	کابل
منفی	خیلی بالا	خیلی بالا	ازبکی	تاجیک هزاره ازبک	سنی شیعه	بیشتر از میانگین ملی	0/299688611	0/299689	بلخ
مثبت	خیلی بالا	خیلی بالا	پشتو	پشتون تاجیک هزاره	سنی شیعه	بیشتر از میانگین ملی	0/228079694	0/22808	هرات
مثبت	خیلی بالا	متوسط	پشتو	پشتون	سنی	بیشتر از میانگین ملی	0/199653563	0/199654	کندهار
مثبت	کم	کم	پشتو	پشتون	سنی	بیشتر از میانگین ملی	0/177350831	0/177351	ننگرهار
منفی	کم	خیلی بالا	پشتو دری	تاجیک پشتون هزاره	سنی شیعه	بیشتر از میانگین ملی	0/162855962	0/162856	پروان
مثبت	کم	خیلی زیاد	پشتو دری	پشتون بلوچ هزاره	سنی شیعه	بیشتر از میانگین ملی	0/146815109	0/146815	هلمند
مثبت	کم	کم	پشتو	پشتون ازبک تاجیک	سنی	کمتر از میانگین ملی	0/107828323	0/107828	کنز
مثبت	متوسط	کم	پشتو	هزاره پشتون	شیعه سنی	کمتر از میانگین ملی	0/100375297	0/100375	غزنی

واکنش به طالبان	نفوذ جنگ سالاران	نفوذ خارجی	زبان	قومیت	مذهب	وضعیت عدالت قضایی	شاخص عدالت قضایی	Q	ولایت
منفی	بالا	کم	ازبکی	ازبک	سنی	کمتر از میانگین ملی	0/095293244	0/095293	فاریاب
منفی	خیلی بالا	کم	دری	تاجیک	سنی	کمتر از میانگین ملی	0/090271872	0/090272	بدخشان
منفی	خیلی بالا	کم	ازبکی	ازبک ترکمن	سنی	کمتر از میانگین ملی	0/085858685	0/085859	جوزجان
منفی	کم	کم	دری ازبکی	تاجیک هزاره ازبک	سنی	کمتر از میانگین ملی	0/082662666	0/082663	بغلان
منفی	کم	کم	دری ازبکی	ازبک هزاره	سنی	کمتر از میانگین ملی	0/08111177	0/081112	تخار
منفی	کم	کم	دری پشتو	تاجیک	سنی	کمتر از میانگین ملی	0/064533277	0/064533	کاپیسا
منفی	خیلی بالا	متوسط	دری	هزاره	شیعه	کمتر از میانگین ملی	0/059375854	0/059376	بامیان
مثبت	خیلی بالا	کم	پشتو	پشتون	سنی	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/051537361	0/051537	کنر
منفی	خیلی بالا	متوسط	دری ازبکی	ازبک تاجیک هزاره	سنی شیعه	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/05018886	0/050189	سرپل
مثبت	کم	کم	پشتو	پشتون	سنی	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/049406841	0/049407	خوست

واکشی به طالبان	فئود جنگ سالاران	فئود خارجی	زبان	قومیت	مذهب	وضعیت عدالت فضایی	شاخص عدالت فضایی	و	وبان
مثبت	کم	کم	پشتو	پشتون	سنی	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/048282816	0/048283	پکتیا
منفی	کم	کم	دری پشتو	هزاره تاجیک	شیعه سنی	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/043453503	0/043454	وردک
منفی	متوسط	کم	دری	تاجیک هزاره	سنی شیعه	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/042520498	0/04252	غور
مثبت	کم	کم	دری پشتو	پشتون تاجیک	سنی	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/037871387	0/037871	فراه
مثبت	کم	کم	پشتو	پشتون	سنی	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/037064608	0/037065	لغمان
منفی	بالا	خیلی کم	دری	هزاره	شیعه	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/036387408	0/036387	دلیکنلی
مثبت	کم	خیلی کم	پشتو	پشتون	سنی	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/03395718	0/033957	پکتیکا
مثبت	کم	کم	پشتو دری	پشتون تاجیک	سنی	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/031712293	0/031712	لوگر
منفی	بالا	کم	دری ازبکی	تاجیک ازبک هزاره	سنی	خیلی کمتر از میانگین ملی	0/03164545	0/031645	سمنگان
مثبت	خیلی بالا	متوسط	پشتو دری	پشتون هزاره	سنی شیعه	بسیار کمتر از میانگین ملی	0/025795984	0/025796	زابل

واکنش به طالبان	نفوذ جنگ سالاران	نفوذ خارجی	زبان	قومیت	مذهب	وضعیت عدالت قضایی	شاخص عدالت قضایی	سن	ولایت
منفی	کم	کم	بلوچی دری	بلوچ	سنی	بسیار کمتر از میانگین ملی	0/019843458	0/019843	نیمروز
منفی	خیلی کم	خیلی کم	پشتو دری	پشتون هزاره	سنی شیعه	بسیار کمتر از میانگین ملی	0/01684392	0/016844	ارزگان
مثبت	خیلی کم	کم	دری	تاجیک	سنی	بسیار کمتر از میانگین ملی	0/016626531	0/016627	بادغیس
منفی	خیلی کم	خیلی کم	نورستانی پشتو	نورستانی	سنی	بسیار کمتر از میانگین ملی	0/000376195	0/000376	نورستان

قدرت‌گیری مجدد طالبان به تأثیرات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی بستگی داشته و از پیچیدگی برخوردار است. در خصوص وضعیت عدالت قضایی می‌توان اذعان داشت تفاوت‌های منطقه‌ای در عدالت قضایی تأثیر زیادی در نحوه پذیرش یا مقاومت در برابر طالبان داشته است. در مناطقی که وضعیت عدالت قضایی بسیار پایین است (مثل برخی ولایت‌ها با شاخص‌های خیلی کمتر از میانگین ملی)، ممکن است مردم به طالبان روی آورند، زیرا این گروه ممکن است از نظر برخی افراد به‌عنوان نیرویی که نظم را برقرار می‌کند و با فساد و بی‌عدالتی مقابله می‌کند، دیده شود. در مناطقی با وضعیت «خیلی بیشتر از میانگین ملی» (مثل کابل)، احتمالاً مردم بیشتر به دنبال حفظ وضع موجود و مقاومت علیه طالبان هستند، چرا که وضعیت اقتصادی و اجتماعی بهبود یافته است.

از دیگر پیشران‌های مؤثر بر قدرت‌گیری مجدد طالبان می‌توان به مذهب و قومیت اشاره کرد. طالبان بیشتر از گروه سنی تشکیل شده‌اند و در مناطقی که اکثریت مردم سنی هستند، مانند ننگرهار، کندهار و برخی دیگر از مناطق جنوبی و شرقی افغانستان، احتمالاً پذیرش بیشتری از سوی مردم داشته باشند. در مناطق با تنوع مذهبی مانند کابل و هرات (که اقلیت‌های شیعه

و دیگر اقوام در آن زندگی می‌کنند)، طالبان با مقاومت بیشتری مواجه هستند. در مناطقی که قومیت‌های مختلفی مانند پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها زندگی می‌کنند، طالبان از حمایت بیشتری در میان پشتون‌ها برخوردارند. در حالی که گروه‌های غیرپشتون ممکن است با طالبان مخالف باشند و احتمالاً از گروه‌های مقاومت حمایت کنند.

زبان نیز ممکن است بر قدرت‌گیری طالبان تأثیر داشته باشد. در مناطقی که زبان پشتو رواج دارد (مانند کندهار، ننگرهار و خوست)، طالبان از حمایت بیشتری برخوردار هستند، زیرا این گروه به‌طور سنتی در میان پشتون‌ها پایه‌گذاری شده است. اما در مناطقی که زبان‌های دیگر مانند دری یا ازبکی بیشتر رایج است (مانند کابل، هرات، و مزارشریف)، حمایت و پذیرش طالبان کمتر است.

یکی دیگر از پیشران‌های قدرت‌گیری مجدد طالبان نفوذ خارجی و جنگ‌سالاران است. قدرت‌گیری مجدد طالبان ارتباط زیادی با حمایت‌های خارجی دارد. در مناطقی که نفوذ خارجی بالا است (مانند کابل یا هرات)، طالبان با چالش‌های بیشتری مواجه خواهد بود، زیرا حمایت‌های بین‌المللی از حکومت‌های مرکزی در برابر طالبان و نیروهای مخالف آن‌ها افزایش می‌یابد. اما در مناطقی که نفوذ خارجی کمتر است، طالبان ممکن است بتوانند قدرت بیشتری پیدا کنند و حتی از حمایت‌های محلی برخوردار شوند. در مناطقی که جنگ‌سالاران قدرت زیادی دارند و نفوذ بالایی در جامعه دارند (مانند برخی مناطق شمالی)، طالبان به ناچار با این نیروهای محلی وارد درگیری می‌شوند. در صورتی که جنگ‌سالاران با طالبان متحد شوند یا دست‌کم بی‌طرف باشند، می‌تواند به تثبیت قدرت طالبان کمک کند. اما اگر جنگ‌سالاران با طالبان مخالفت کنند، تثبیت قدرت آن‌ها دشوار خواهد بود.

واکنش مردم به طالبان تأثیر زیادی بر قدرت‌گیری مجدد طالبان دارد. در مناطقی که واکنش منفی به طالبان وجود دارد (مانند بغلان، تخار و بامیان)، مقاومت‌های بیشتری در برابر طالبان شکل گرفته و خواهد گرفت. در این مناطق، احتمالاً مردم با تشکیل گروه‌های مقاومت سعی می‌کنند برای طالبان چالش‌هایی را ایجاد کنند. در مناطقی که واکنش‌ها مثبت است (مثل هرات، کندهار)، ممکن است مردم طالبان را به‌عنوان یک نیروی مشروع‌تر بپذیرند یا حتی از آن‌ها حمایت کنند. این وضعیت به‌ویژه در مناطقی که مردم از مشکلات اقتصادی یا امنیتی رنج می‌برند، ممکن است طالبان را به‌عنوان نیرویی بیننده که می‌توانند امنیت و نظم برقرار کنند.

اگر بخواهیم عامل مهمی که بیشترین نقش را در قدرت‌گیری مجدد طالبان داشته باشد، شناسایی کنیم، می‌توان نفوذ جنگ‌سالاران و نفوذ خارجی را به‌عنوان دو عامل کلیدی معرفی کرد. در مناطقی که حکومت مرکزی یا جنگ‌سالاران نفوذ ضعیفی داشته‌اند، طالبان توانسته‌اند قدرت خود را گسترش دهند. همچنین در مناطقی که نفوذ خارجی کم‌تر بوده و حمایت‌های بین‌المللی محدود بوده، طالبان توانسته‌اند به‌سرعت جای پای خود را محکم کنند. عوامل دیگر مانند مذهب، قومیت، زبان و وضعیت عدالت فضایی نیز تأثیرگذار هستند، اما برای طالبان قدرت‌گیری در مناطقی که خلاهای امنیتی و سیاسی وجود دارد، بسیار مهم‌تر از عوامل دیگر بوده است.

تعارض منافع

هیچ‌گونه تعارض منافع توسط نویسندگان بیان نشده است.



References

- Abbas, H. (2014). *The Taliban Revival*. Yale University Press.
- Adegeye, A., & Coetzee, J. (2019). Exploring the fragments of spatial justice and its relevance for the global south. *Development Southern Africa*, 36(3), 376-389.
- Ansaloni, F., & Tedeschi, M. (2016). Ethics and spatial justice: Unfolding non-linear possibilities for planning action. *Planning Theory*, 15(3), 316-332.
- Anugerah, B. O. Y., & Purba, J. (2021). Taliban dan Signifikansinya Terhadap Geopolitik Global: Afghanistan's Political and Security Conditions under Taliban's Regime and Its Significances to Global Geopolitics. *Journal of Political Science and International Relations*, 9(1), 1-1.
- Armajani, J. (2021). The Taliban. In *Handbook of Islamic sects and Movements* (pp. 348-348). Brill.
- Bhanuwati, A. H. (2024). From Power to Oppression: Threats to the Security of Afghan Women in the New Era of the Taliban Regime. In *Proceedings of Sunan Ampel International Conference of Political and Social Sciences*, Vol. 2, pp. 192-205.
- Borthakur, Anchita & Kotokey, Angana. (2020). Ethnicity or Religion? The Genesis of the Taliban Movement in Afghanistan. *Asian Affairs*, 51, no. 4.
- Brawley, L. (2009). The practice of spatial justice in crisis. *Spatial Justice*, 1, 1-19
- Brown, K.M., Flemsæter F., Rønningen K. (2019). More-than-human geographies of property: Moving towards spatial justice with response-ability. *Geoforum*, 99 pp. 54-62
- Brown, N., Griffis, R., Hamilton, K., Irish, S., & Kanouse, S. (2007). What makes justice spatial? What makes spaces just? Three interviews on the concept of spatial justice. *Critical Planning*, 14(6), 6-28.
- Carvalho, C. S. (2024). Taliban insurgency in Afghanistan: a comparative analysis between 1996 and 2021. *Revista de Gestão e Secretariado*, 15(4).

- Checkland, P. (1999). *Systems Thinking, Systems Practice*. John Wiley & Sons.
- Dadashpoor, H., & Alvandipour, N. (2018). Spatial Justice and Regional Inequality: An Interdisciplinary Systematic Review. *Interdisciplinary Studies in Humanities*, 10(3), 79-112.
- Dörner, D. (1996). *The Logic of Failure: Recognizing and Avoiding Error in Complex Situations*. Basic Books.
- Dorronsoro, G. (2009). *Revolution unending: Afghanistan, 1979 to the present*. Columbia University Press.
- Dorronsoro, G. (2009). *Revolution unending: Afghanistan, 1979 to the present*. Columbia University Press.
- Dorronsoro, G. (2009). *The Taliban's Winning Strategy in Afghanistan*. CEIP: Carnegie Endowment for International Peace.
- Forrester, J. W. (1971). *World Dynamics*. Wright-Allen Press.
- Giustozzi, A. (2009). *Empires of mud: Wars and warlords in Afghanistan*. Hurst & Company.
- Giustozzi, A. (2009). *Empires of Mud: Wars and Warlords in Afghanistan*. Hurst & Company.
- Gomez Moñiz, P. (2024). *The rise and consolidation of the Taliban insurgency in Afghan government*. Charles University.
- Goodson, L. P. (2001). *Afghanistan's endless war: State failure, regional politics, and the rise of the Taliban*. University of Washington Press.
- Goodson, L. P. (2001). *Afghanistan's Endless War: State Failure, Regional Politics, and the Rise of the Taliban*. University of Washington Press.
- Gossman, P. (2021). How US-funded abuses led to failure in Afghanistan. *Just Security*. <https://www.justsecurity.org/77290/how-us-funded-abuses-led-to-failure-in-afghanistan>.

- Hanif, S., Ali, M. H., & Shaheen, F. (2021). Religious extremism, religiosity and sympathy toward the Taliban among students across madrassas and worldly education schools in Pakistan. *Terrorism and Political Violence*, 33(3), 489-504.
- Human Rights Watch. (2019). .US Threatens International Criminal Court. <https://www.hrw.org/news/2019/03/15/us-threatens-international-criminal-court>.
- Hussain, F. (2021). Implications of the Enigmatic Rise of Taliban: A Historical Perspective. *Global Regional Review*, 6(1), 230-236.
- Ijaz, A. K. (2007). Understanding Pakistan's Pro-Taliban Afghan Policy. *Pakistan Horizon* 60, no. 2 141, 113.
- Jan, A. (2022). The Rise of Taliban in Afghanistan in 2021 and its Security Implications for Pakistan. *Pakistan Journal of Social Research*, 4(04), 1059-1067.
- Kamal, O. (2021). *After the collapse of the Taliban: A study of the US state-building failure*. Webster University.
- Keane, Conor. (2016). *US Nation Building in Afghanistan*. Taylor & Francis.
- Kotokey, A., & Borthakur, A. (2021). The ideological trajectory within the Taliban movement in Afghanistan. *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies*, 15(2), 205-219.
- Kumar, A., & Ramachandran, V. (2023). Taliban: The Story of the Afghan Warlords (Book Review). *BRIQ Belt & Road Initiative Quarterly*, 5(1), 90-92.
- Kumar, R. (1994). Forms of Violence and its Transformation. In: Kumar Rupesinghe and Marcial Rubio (eds), *The Culture of Violence*, Hong Kong: The United National University. pp. 14 - 17.
- Lakhdar, M. (2022). Taliban in Power... Again. *Social and Media Studies Institute, Low and Society Journal*, 5, 4-17.
- Lieven, Anatol (2021). An Afghan Tragedy: The Pashtuns, the Taliban and the State. *Survival*, 63, no. 3.

- Macleod, S. (1998). Tehran vs. the Taliban. *Time* 40, September 28, p. 40.
- Maley, W. (2006). *Rescuing Afghanistan*. UNSW Press.
- Marsden, P. (2002). *The Taliban. War and religion in Afghanistan*. London: Zed Books.
- McGeary, J. (2001). The Taliban troubles. *Time* 158(14):41-3.
- Meadows, D. H. (1999). *Leverage Points: Places to Intervene in a System*. The Sustainability Institute.
- Meadows, D. H. (2008). *Thinking in Systems: A Primer*. Chelsea Green Publishing.
- Najam, R. (2024). The Taliban's Return to Power: An Empirical Analysis of the Afghan Peace Negotiations of 2018–2020. *Defense and Peace Economics*, 35(8), 957-991.
- Nwinkol, B., & Kia, B. (2024). The United States Foreign Policy in Afghanistan and The Rise of the Taliban: A Historical Perspective. *Journal of Political Discourse*, 2(1 (2)), 173-185.
- Ohlsson, J., & Przybylinski, S. (2023). *Theorising Justice: A Primer for Social Scientists* (p. 309). Bristol University Press.
- Pacwa, J. (2019). War on Terror as a 'Fight for the Rights and Dignity of Women': A Discourse Analysis of the U.S. 'Liberation' Campaign for Afghan Women. *Theses and dissertations*, 1101.
- Pirie, G.H. (1983). Spatial justice. *Environment & Planning*, 15 (4) pp. 465-473
- Qian, X. (2011). Understanding the Phenomena of Pakistani Taliban. *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia)* 5, no. 1.
- Qoudsi, F. (2005). The Position of the Persian Language in Afghanistan After the Establishment of an Independent Government. *Journal of Farhangestan*, Vol. 7, Issue 2, pp. 117-128 [In Persian].
- Rahman, F., Zanzibar, Z., Yuzar, E., & Sari, D. D. (2024). Gendered Power Struggles: A Critical Discourse Analysis of Restrictive Practice in Contemporary

- Journalism Under Taliban Regime. *Tribakti: Jurnal Pemikiran Keislaman*, 35(1), 23-36.
- Rashid, A. (2001). *Taliban, The story of the Afghan warlords*. London: Pan Macmillan.
- Richardson, G. P. (1991). *Feedback Thought in Social Science and Systems Theory*. University of Pennsylvania Press.
- Rubin M. (2002). Who Is Responsible for the Taliban? *Middle East Review of International Affairs* 6, no. 1.
- Rubin, B. R. (2002). *The Fragmentation of Afghanistan: State Formation and Collapse in the International System*. Yale University Press.
- Saikal, A. (2024). Regional Response to the Taliban's Return to Power. *UNDERSTANDING*, 58.
- Sâmia Carvalho, C. (2024). Taliban insurgency in Afghanistan: a comparative analysis between 1996 and 2021. *GeSec: Revista de Gestao e Secretariado*, 15(4).
- Schetter, C. (2016). Playing the ethnic card: On the ethnicization of Afghan politics. *Studies in Ethnicity and Nationalism*, 16(3), 460-477.
- Shaikh, S. (2024). Taliban insurgency in Afghanistan: Characteristics, actions and battlefield operationalization. *Comparative Strategy*, 43(3), 164-182.
- Soja, E. W. (2010). *Seeking spatial justice*. University of Minnesota Press.
- Solomon, H. (2024). Taliban. In *The Spectre of Islamic Terrorism: Comparative Insights. A Machine-Generated Literature Overview* (pp. 197-228). Cham: Springer Nature Switzerland.
- Sterman, J. D. (2000). *Business Dynamics: Systems Thinking and Modeling for a Complex World*. McGraw-Hill.
- Sullivan, Charles J., (2021). White Flags: On the Return of the Afghan Taliban and the Fate of Afghanistan. *Asian Affairs*, 52, no. 2.
- Taye, S., & Ahmed, Z. S. (2021). Dynamics of trust and mistrust in the Afghani-

stan-Pakistan relationship. *Asian Studies Review*, 45(4), 557-575.

Williams, J. (2013). Toward a theory of spatial justice. Annual Meeting of the Western Political Science Association. Los Angeles, CA "Theorizing Green Urban Communities" Panel Thursday.

Yasna, M. Y. (2019). The Position of the Persian Language in Afghanistan. Yazd, *Researches of Persian Language and Literature*, Vol. 20, Issue 40, pp. 181-209 [In Persian].

Yunker, J. A. (2021). The Case for a Global Marshall Plan. *Challenge*, 64(5-6), 394-405.

Zarawar, A., Alokozay, N., & Numan, M. (2024). A Comparative Analysis of Pakistan Relations with Afghan Taliban and with the Previous Afghan Government (2014-2021): Security Dilemma Perspectives. *Research Journal of Social Sciences and Economics Review*, 5(3), 11-22.

